

شکوفه زمانی

شهید محمدرضا زاهدی بعد از به شهادت رسیدن برادر همسرش علی دوست حسن زاده در ایام محرم سال ۹۴دیگر طاقت نیاورد و به عشق یاسداری از حریم اسلام و اهل بیت، به جمع لشکر فاطمیون پیوست. محمدرضا متولد اول فروردین ۱۳۶۴ بود و ۲۷ مهرماه ۹۵ در ایام ماه محرم در سوریه به شهادت رسید.
بیکر مطهرش یا شهیدان مدافع حرم سردار غلامرضا سمایی فیض آبادی و سید محمد جواد حسن‌زاده، هفتم آبان در مشهد تشییع و پس از طواف در حرم مطهر رضوی در قطعه ۱۵ گلزار بهشت رضا(ع) به خاک سپرده شد.
حالا معصومه حسن‌زاده همسر شهید که داغ برادر و همسر را به فاصله یک‌سال از یکدیگر دیده است، با ما همکلام شده تا روتنگر بخش‌هایی از زندگی محمدرضا باشد.

شکوفه زمانی
شهید محمدرضا زاهدی بعد از به شهادت رسیدن برادر همسرش علی دوست حسن زاده در ایام محرم سال ۹۴دیگر طاقت نیاورد و به عشق یاسداری از حریم اسلام و اهل بیت، به جمع لشکر فاطمیون پیوست. محمدرضا متولد اول فروردین ۱۳۶۴ بود و ۲۷ مهرماه ۹۵ در ایام ماه محرم در سوریه به شهادت رسید.
بیکر مطهرش یا شهیدان مدافع حرم سردار غلامرضا سمایی فیض آبادی و سید محمد جواد حسن‌زاده، هفتم آبان در مشهد تشییع و پس از طواف در حرم مطهر رضوی در قطعه ۱۵ گلزار بهشت رضا(ع) به خاک سپرده شد.
حالا معصومه حسن‌زاده همسر شهید که داغ برادر و همسر را به فاصله یک‌سال از یکدیگر دیده است، با ما همکلام شده تا روتنگر بخش‌هایی از زندگی محمدرضا باشد.

شکوفه زمانی
شهید محمدرضا زاهدی بعد از به شهادت رسیدن برادر همسرش علی دوست حسن زاده در ایام محرم سال ۹۴دیگر طاقت نیاورد و به عشق یاسداری از حریم اسلام و اهل بیت، به جمع لشکر فاطمیون پیوست. محمدرضا متولد اول فروردین ۱۳۶۴ بود و ۲۷ مهرماه ۹۵ در ایام ماه محرم در سوریه به شهادت رسید.
بیکر مطهرش یا شهیدان مدافع حرم سردار غلامرضا سمایی فیض آبادی و سید محمد جواد حسن‌زاده، هفتم آبان در مشهد تشییع و پس از طواف در حرم مطهر رضوی در قطعه ۱۵ گلزار بهشت رضا(ع) به خاک سپرده شد.
حالا معصومه حسن‌زاده همسر شهید که داغ برادر و همسر را به فاصله یک‌سال از یکدیگر دیده است، با ما همکلام شده تا روتنگر بخش‌هایی از زندگی محمدرضا باشد.

با شهید زاهدی در ایران آشنا شدید یا در افغانستان؟
من متولد ۶۵ هستم و خانواده‌ام سال ۶۰ به ایران آمده بودند. سال ۸۴ تازه دیپلم گرفته بودم که با محمدرضا عقد کردیم. همسایه‌مان بودند و خانواده‌ها یکدیگر را می‌شناختند. سال ۸۶ نیز مراسم از دواجمان بر گزار شد. حاصل زندگی مشترک تقریباً هشت ساله‌مان دو دختر به نام‌های الهه و الناز است. در ابتدای جلسه آشنایی با یکدیگر من زانم بسته شده بود و اصلاًدر مورد شغل و سن محمد نتوانستم سؤالی داشته باشم که حتی بعد از ازدواج همیشه به محمد با شوخی می‌گفتم تو چه کار کردی که من زانم بسته شد و سر بسته به شما «بله» را گفتم. ولی جذا از شوخی، اخلاق خوبی که محمد داشت مسئله حجاب خیلی توصیه داشت. و در حرم امام رضا (ع) با هم عهد بستیم هیچ وقت در زندگی به یکدیگر دروغ نگوییم و هر دو بود و روی مسئله حجاب خیلی توصیه داشت. حتی دختر دار که شدید و با آنکه به سن تکلیف نرسیده بود، محمد می‌گفت یک روسری سر بچه‌ها بکن دوست دارم پوشش بچه‌ها کامل باشد تا به همین صورت در بزرگی نیز محافظت کنند. همیشه دوست داشت دخترها که بزرگ شدند با پوشش چادر باشند.

شغلشان چه بود؟
شغل آزاد داشت و در سنگ کاری و کاشی کاری کار می کرد، ولی بیسیجی بود و به صورت داوطلبانه روی سوریه شد.

اگر شما بخواید از سبک اخلاقی شهید صحبت کنید او را چگونه به مخاطبان روزنامه «جوان» معرفی می‌کنید؟

باید بگویم محمد خیلی مهربان و باگذشت بود و همیشه در برابر مشکلات می‌گفت «خدا بزرگ است» و مانند یک غمخوار و دوست با وفا در کنارم بود. برای بچه‌هایش بهترین پدر بود. هرشب که به خانه می‌آمد با آنکه خسته بود با بچه‌هایش کلی بازی می‌کرد و آنها را پشت خود سوار می‌کرد و دور تا دور اتاق به آنها سواری می‌داد. حتی روزی که خبر شهادت محمد را دادند اطرافیان به داشتن اخلاق خوب محمد غیبه می‌خوردند و گریه می‌کردند که این آدم حیف بود به این زودی از میان ما برود. حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم محمد آنقدر خوب بوده است که حضرت زینب(س) او را انتخاب کردند و در مسیر حفظ حرمشان به شهادت رسید.

شهید زاهدی شغل آزاد داشت؛ چطور شد که تصمیم گرفت سلاح به دست بگیرد و به سوریه اعزام شود؟
ماه محرم سال گذشته برادرم «علی دوست حسن‌زاده» با داشتن سه فرزند در سوریه شهید شد. بعد از این اتفاق حال و روحیام خالی ضعیف شده بود و همیشه می‌گفتم

خدا یا من دیگر حوصله جنگ و تحمل دوری عزیزانم را ندارم. اما محمدرضا بعد از شهادت علی دوست عزم خودش را برای رفتن جزم کرده بود. به همین خاطر برای رفتن به سوریه ثبت نام کرد. در این مدتی که محمد برای اعزام به سوریه اقدام کرده بود، در نمازهای صبح روزنش جدی نیست و داد‌با ما شوخی می‌کند. او را باطلبد و برود. می‌گفت من قول می‌دهم که براتون بیفتد من دیگر نمی‌تونم زنده بمانم. او می‌گفت دوست ندارم تو و دخترانم را تنها بگذارم. ولی یک جاذبه‌ای دارم من را به سوی رفتن به سوریه می‌کشاند و رفتنم دست خوردم نیست. من همیشه فکر می‌کردم موضوع رفتنش جدی نیست و داد‌با ما شوخی می‌کند. چون پارسل‌الی رفت و شهید شد خیلی برای او ناراحتی می‌کرد و فکر نمی‌کرد که یک روزی خودش هم قصد سفر به سوریه را داشته باشد. نهایتاً با اصراری که در رفتن داشت نتوانستم در مقابلش مقاومت کنم و اجازه دادم برود. حالا محمد رفتن و سن مانده‌ام در این دنیای فانی و از خدا می‌خواهم مرگ من را هم شهادت قرار دهد. محمد ما را به خدا سپرد و گذاشت و رفت. من هم دخترانم را به خدا می‌سپرم و هر چه زودتر از خدا مرگ شهادت‌گونه برای خودم خواستارم.

شهید چند بار به سوریه اعزام شده بود؟
در اعزام اولش به شهادت رسید. دهم مرداد ۹۵ برای اولین بار به سوریه اعزام شد و یک‌ماه هم به صورت آموزشی آنجا حضور داشتند که نهایتاً ۲۷ مهرماه به شهادت رسید. ولی پیکرش را با یک هفته تأخیر از سوریه آوردند. روز سه‌شنبه ۱۴ آبان ماه بود که به ما اطلاع دادند بیکر محمد را آورده‌اند و می‌توانیم برویم او را ببینیم. اینطور که دوستاتش می‌گویند موقعی که محمد شهید می‌شود سریع بیکر او را به عقب می‌آورند. ولی چون به عقب آوردن بیکر شهید دیگر با تأخیر رو به رو می‌شود، همگی را با هم می‌آورند. تاریخ شهادت همسر را روی کیفش ۲۷ مهرماه ۹۵ زده بودند.

گویا همسر تان قبل از شهادت با شما تلفنی صحبت کرده بودند؟
بله شب قبل از شهادتش ساعت ۱۱ شب با خونه تماس داشت که برایم تعجب‌آور بود. چون صبح همان روز هم تماس گرفت بود و در صحبت‌هایش گفته بود دارم می‌آیم. ما هم خوشحال شدیم و پنج شنبه و جمعه منتظر آمدنش بودیم. قبل از آن محمد به خاطر اینکه مادرش مریض بود نتوانسته بود مرخصی بگیرد و بیاید و تلفنی گفت زمان سه ماه حضور تمام شده است. باید بیایم خانه. صدایش خیلی گرفته بود و به علت شهادت دوستش حسن‌زاده خیلی ناراحت بود. آن شب ۱۵ دقیقه تمام با من و دخترانمان صحبت کرد. در صورتی که در

روزی‌های قبل خیلی کمتر با ما صحبت می‌کرد. می‌گفت دلم برای دخترها تنگ شده است. از طرف من آنها را ببوس که من برگشتم گفتم من بلد نیستم خودت بیا دخترانت را ببوس. حتی با الناز دختر دوسال و نیمه هم صحبت کرد که دخترم با زبان شیرین کودکی می‌گفت: «بابایی بابایی بیا» با الهه هم صحبت کرد و به او گفت این آخرین باری است که با شما صحبت می‌کنم! دخترم جیغ زد و فوری گوشش را از او گرفتم و گفتم این چه حرفی است که می‌زنی. محمدرضا گفت شوخی کردم. آنقدر زود می‌آیم که خودتان هم نفهمید. بعداً منظور این حرفش را فهمیدم که روحش زودتر از خودش پیش ما حضور داشته ولی ما منتظر دیدن جسم فیزیکی او بودیم.

همر زانمش نحوه شهادت ایشان را برای شما تعریف کردند؟
اینطور که دوستاتش می‌گویند شب عملیات در خط مقدم بودند که چند نفر جلو و مابقی به فاصله‌ای از هم حرکت می‌کردند که خمپاره‌ای به وسط گروهشان اصابت می‌کند و با اصابت ترکش به گلولی محمد، به شهادت می‌رسد. یکی از همرزمانش می‌گفت: شب عملیات محمد آن شد و با لبخندی بر لب رفت، گویا می‌خواست مهمانی برود. نور خاصی در صورتش نمایان بود که می‌خواستیم به او بگویم محمد تو نرو ده‌ره و اضطراب در او ایجاد کنم. عجیب که آن شب در عملیات فقط محمد شهید شد و بقیه زخمی شدند.



فکر می‌کردید به این زودی همسر شهید شود؟
شسی که محمد به شهادت رسیده بود ما در مراسم دعای توسل بودیم. بعد از پایان موقع خروج از مراسم دخترم بدون آنکه پایش به چیزی برخورد کند آنچنان روی زمین افتاد که من ترسیدم و گفتم حتماً کمرش شکست. بعد از آن اتفاق خودم هم که پشت سر کالسکه‌الناز حرکت می‌کردم زمین خوردم. با خودم گفتم خدایا چی شده اخوهر شوهرم که کنارم بود گفت حتماً چشمتان کر دادند. به نیت محمد صدقه دادم. بعداً که خبر شهادتش را دادند متوجه شدم لحظه زمین خوردن ما و شهادت محمد یکی بوده است.

صبح روز جمعه ۳۰مهر که من دعای ندبه رفته بودم در مراسم اعلام کردند تشییع جنازه شهید مدافع حرم است و این شهید خواهر و مادر ندارد. با خودم گفتم امروز هر جور ی است من تشییع جنازه این شهید شرکت می‌کنم. آن روز دخترانم را در خانه پیش ابجدی‌ام تنها گذاشته بودم و با خودم می‌گفتم من هم به جای خواهر و مادر این شهید هستم و هر کجا شهید را برند من هم همراه شدم. وقتی صورت شهید را باز کردند و به تنها برادرش نشان دادند ناخودآگاه زیر گریه زدم و آنقدر گریه کردم که گویی برادر خودم را دیده باشم. همان جا پاهایم می‌لرزید. من دقیقاً در بهشت رضا جایی ایستاده بودم که بعداً محل دفن و خانه ابدی محمد شد. محمد پیشاپیش من را فرستاده بود که خانه ابدی‌اش را نگاه کنم.

دخترها خیلی بابایی می‌شوند، چگونه



حاج قاسم صادقی از رزمندگان قدیمی دفاع مقدس دو سالی است در سرما و گرما به همراه خانواده‌اش در دشت ذوالفقاربه

در حال ساخت و آماده‌سازی یادمانی برای

۴۰۰ شهید از افسار مختلف جامعه است.

۴۰۰ شهید از گروه فدائیان اسلام زیر نظر

سید مجتبی هاشمی در ماه‌های نخستین

جنگ مشغول دفاع از شهر آبادان شدند

و نگذاشتند شهر به دست دشمن بیفتد.

گروهی که در آن از طلبه، دانش آموز،

دانشجو تا دکترهایی که از خارج به وطن

بازگشته بودند و زندانیان توبه کرده حضور

داشتند و همه در کنار هم برای دفاع از وطن

هم‌قسم مقابل دشمنان جنگیدند و جانشان

را فدا کردند.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

گفت و گو

گفت‌وگویی «جوان» با سردار قاسم صادقی درباره یادمان دشت ذوالفقاربه

محلی برای تجربه زندگی به سبک رزمندگان

■ **احمد محمد تیریزی**

حاج قاسم صادقی از رزمندگان قدیمی

دفاع مقدس دو سالی است در سرما و گرما

به همراه خانواده‌اش در دشت ذوالفقاربه

در حال ساخت و آماده‌سازی یادمانی برای

۴۰۰ شهید از افسار مختلف جامعه است.

۴۰۰ شهید از گروه فدائیان اسلام زیر نظر

سید مجتبی هاشمی در ماه‌های نخستین

جنگ مشغول دفاع از شهر آبادان شدند

و نگذاشتند شهر به دست دشمن بیفتد.

گروهی که در آن از طلبه، دانش آموز،

دانشجو تا دکترهایی که از خارج به وطن

بازگشته بودند و زندانیان توبه کرده حضور

داشتند و همه در کنار هم برای دفاع از وطن

هم‌قسم مقابل دشمنان جنگیدند و جانشان

را فدا کردند.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها

خستگی‌ناپذیر در آبادان مشغول کار برای

زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهداست

درباره فعالیت‌ها و کارهای صورت گرفته

را که محل شهادت: ۴۰۰ شهید از افسار

مختلف جامعه را زنده نگه داشته‌ایم. دو

سال همراه خانواده‌ام در دشت ذوالفقاربه

در کانکسی زندگی می‌کنم و سنگرها و

مواضع دشمنم و نیروهای خودی که آن

زمان ساخته شده بوده را احیا می‌کنم.

سردار صادقی که در طول این سال‌ها